بیان شیخ انصاری در مساله (تفصیل یا انکار مطلق؟)

شیخ انصاری در وقتی که تعارض، بیش از دو طرف[1] دارد، صور ذیل را مطرح می‌کند:

1. نسبت متعارض ها به یکدیگر واحد است، در این جاست که انقلاب محل ندارد و مورد، مانند وقتی است که تعارض بیش از دو طرف ندارد.
2. نسبت متعارض ها به یکدیگر متفاوت است، در این جاست که گاه انقلاب نسبت رخ میدهد.

حال باید دید آیا ایشان در مقابل مدعیان انقلاب مطلقا و مخالفان انقلاب مطلقا، واقعا قائل به تفصیل است یا وی مساله را به گونه‌ای دیگر برگزار کرده و چه بسا آن‌چه مفروض ایشان با مطلق‌اندیشان بوده، متفاوت است؟

فراموش نکنیم که محقق خویی ایشان را از منکران انقلاب (ظاهرا: علی الاطلاق) قرار داده است.

توضیح کلام شیخ در مساله

ایشان در فرض اول می‌فرماید:

> «ان کانت النسبة العموم من وجه وجب الرجوع الی المرجحات، مثل قوله: «یجب اکرام العلماء»، و «یحرم اکرام الفساق» و «یستحب اکرام الشعراء»، فیتعارض الکل فی مادة الاجتماع».

ایشان برای فرض اول، صورت دیگری نیز به تصویر می‌کشد با این عبارت:

> «و ان کانت النسبة عموما مطلقا (مثلا یک عام با دو خاص) فان لم یلزم محذور من تخصیص العام بهما خصّص بهما»؛ مثل «اکرم العلماء» و «لا تکرم النحویین» و «لاتکرم العالم الفاسق».

و اگر محذوری پیش می‌آید (مثلا با تخصیص عام به دو مخصص، عام بدون مورد می‌ماند) در این جا حکم متباین پیدا می‌کنند «لان مجموع الخاصین مباین للعام».

نکته ای در کلام شیخ در همین قسمت

نکته ای که در این قسمت وجود دارد این است که آیا آن چه در مورد اخیر (کانت النسبة عموما مطلقا) گفته شد مطلقا معتقَد شیخ است، یعنی چه خاص‌ها منفصل از عام باشد و چه یکی منفصل و دیگری متصل یا تنها در فرض اول، این اعتقاد را دارد و الا در فرض اتصال یکی و انفصال دیگری، مورد را از مفروض گفتگوی انقلاب خارج میداند، چون تعارض در واقع بیش از دو طرف ندارد؟

---

[1] . البته تعبیر شیخ اعظم از بیش از دو طرف، «ازید من دلیلین» است که تسامحی بیش نیست.ر.ک: فرائد الاصول، ج4، ص102.

ایشان از موضعی که در همین مجال در مقابل موضع محقق نراقی می‌گیرد، معلوم می‌سازد که تفاوتی در مساله نمی‌بیند، مگر مخصص متصل به عام از قبیل بیان صفت، شرط یا بدل بعض باشد.

بیان ایشان در این پیوند این است:

«ان التنافی فی المتعارضین انما یکون بین ظاهری الدلیلین و ظهور الظاهر اما ان یستند الی وضعه و اما ان یستند الی قرینة المراد. و کیف کان، فلا بد من إحرازه حین التعارض و قبل علاجه؛ و العام المذکور - بعد ملاحظة تخصیصه بذلک الدلیل العقلی (که مخصص متصل به حساب می آید) - إن لوحظ بالنسبة الی وضعه للعموم مع قطع النظر عن تخصیصه بذلک الدلیل، فالدلیل المذکور و المخصِّص اللفظی سواءٌ فی المانعیة عن ظهوره فی العموم، فیرفع الید عن الموضوع له بهما، و إن لوحظ بالنسبة الی المراد منه بعد التخصیص بذلک الدلیل، فلا ظهور له فی ارادة العموم باستثناء ما خرج بذلک الدلیل الا بعد إثبات کونه تمام الباقی و هو غیر معلوم الا بعد نفی احتمال مخصِّص آخر و لو بأصالة عدمه، و الا فهو مجمل مردد بین تمام الباقی و بعضه؛ لأن الدلیل المذکور قرینة صارفة عن العموم لا معیِّنة لتمام الباقی و أصالة عدم المخصِّص الآخر فی المقام غیر جاریة مع وجود المخصص اللفظی، فلا ظهور له فی تمام الباقی حتی یکون النسبة بینه و بین المخصص اللفظی عموما من وجه....نعم، لو کان المخصص متصلا بالعام من قبیل: الصفة و الشرط و بدل البعض - کما فی: «اکرم العلماء العدول»، او «إن کانوا عدولا»، أو «عدولهم» - صحّت ملاحظة النسبة بین هذا الترکیب الظاهر فی تمام الباقی و بین المخصِّص اللفظی المذکور...».

ایشان در فرض دوم (نسبت بین متعارض ها متفاوت است) می‌فرماید:

«فان کان فیها ما یقدّم علی بعض آخر منها اما لاجل الدلالة، کما فی النص و الظاهر او الظاهر و الاظهر و اما لاجل مرجح آخر قدّم ما حقّه التقدیم ثم لوحظ مع باقی المعارضات، فقد تنقلب النسبة و قد یحدث الترجیح کما اذا ورد: «اکرم العلماء» و «لاتکرم فسّاقهم» و «یستحب اکرام العدول؛ فانه اذا خصّ العلماء بعدولهم یصیر اخص مطلقا من العدول، فیخصّص العدول بغیر علمائهم و السرّ فی ذلک واضح؛ اذ لو لا الترتیب فی العلاج لزم الغاء النص او طرح الظاهر المنافی له رأسا و کلاهما باطل...».[2]

[2] . همان، صص 102 . 112.